

## مبانی فقه حکومتی (۱)

استاد سید محمد مهدی میرباقری

عضو هیئت علمی و رئیس فرهنگستان علوم اسلامی قم

مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم

رایانامه: [Info@isaq.ir](mailto:Info@isaq.ir)

### چکیده

این مقاله بخش اول از متن قلمی شده خارج فقه مبانی فقه حکومتی استاد میرباقری است، که در دو بخش تنظیم شده است: «مراحل سیر بحث از مبانی فقه حکومتی» و «بررسی رویکردهای مختلف در تعریف فقه حکومتی». در بخش اول در قالب پنج مرحله از قرار ذیل خواهد بود: بیان تعریف و ضرورت فقه حکومتی؛ طرح و طبقه‌بندی مبانی شامل و حاکم بر فقه حکومتی؛ طرح رویکردهای مثبت و منفی در دست یابی به فقه حکومتی؛ دسته‌بندی منطقی رویکردهای مختلف در مبانی فقه حکومتی و طرح نظریه جامع و ترکیبی در مبانی فقه حکومتی. بخش دوم نیز پس از تعریف اجمالی فقه و حکومت به چهار دیدگاه در تعریف فقه حکومتی اشاره خواهد داشت: دیدگاه اول: فقه حکومتی، فقهی که به احکام مبتلابه حکومت می‌پردازد؛ دیدگاه دوم: فقه حکومتی، فقهی که با رویکرد حکومتی استنباط شده باشد؛ دیدگاه سوم: فقه حکومتی، فقه ناظر به اجراء و حل تراحمات احکام؛ دیدگاه چهارم: فقه حکومتی، به معنای فقه احکام الزامی حاکم در منطقه الفراغ. ادامه بحث دیدگاه‌ها و تعریف مختار به شماره پسینی این مقاله (در شماره‌های بعدی گفتمان فقه حکومتی) واگذار شده است.

واژگان کلیدی: فقه حکومتی، مبانی، رویکردها، تعاریف

## مقدمه: مراحل سیر بحث از مبانی فقه حکومتی

در این بحث، قصد بر این است که فقه حکومتی را از یک سلسله بنیان‌ها و زیربناها آغاز کنیم نه از روبناها. فهرست اجمالی و مراحل این بحث، از این قرار است:

### مرحله ۱: بیان تعریف و ضرورت فقه حکومتی

در این مرحله باید گفت که مقصود از فقه حکومتی چیست. و تعاریف و رویکردهای رایج فقه حکومتی و حکم حکومتی بررسی و مقایسه شود تا به یک تعریف قابل قبول برسیم و هم چنین، بگوییم که فقه حکومتی، چه ضرورتی دارد و ضرورت عینی تحول و پیشرفت فقه در حوزه مباحث اجتماعی چیست؟ مگر در در حوزه استنباط دینی و تفقه دینی کنونی چه خلایق وجود دارد که ما برای پر کردن آن خلأ باید وارد یک عرصه جدیدی از تفقه و فقاہت به نام فقه حکومتی شویم. اگر این خلأ و کمبود را خوب تصویر کنیم، راحت‌تر می‌توانیم قضاوت کنیم که کدام نظریه این خلأ را تأمین می‌کند؟

### مرحله ۲: طرح و طبقه‌بندی مبانی شامل و حاکم بر فقه حکومتی

فقه حکومتی دارای یک سلسله مبانی است که بحث از آنها قبل از ورود به فقه حکومتی، ضرورت دارد؛ و به تعبیری، تبیین و تنقیح و بسط مبانی، پیش‌نیاز ورود به بحث فقه حکومتی است. این مبانی، یکدست و یکسان نیستند و مربوط به دانش‌های مختلف هستند البته برخی از این مبانی، مبانی عام و مبانی مطلق فقه و برخی دیگر، مبانی فقه حکومتی هستند. یکی از کسانی که در بین متأخرین، بحث حکومت دینی و نظام‌سازی اسلامی و فقه نظامات را عمیق‌تر از دیگران تعقیب کرده‌اند، مرحوم شهید صدر؛ هستند. ایشان قبل از انقلاب اسلامی عمدتاً به نظام اقتصادی اسلامی پرداختند و پس از انقلاب هم، در زمینه تدوین نظام سیاسی اسلامی تلاش کردند. ایشان در طراحی ساختار قدرت در جامعه اسلامی، از مثل مقبوله «عمر بن حنظل» شروع نمی‌کنند. (هر چند که این موارد هم محترم است و در جای خودش در این بحث، باید مورد استفاده واقع شود و به کار گرفته شود) بلکه بحث نظریه خلافت و نظریه شهادت و استشهاد را مطرح می‌کند؛ به این صورت که فقها شاهدند و مردم خلیفه الله هستند و لذا نوعی حکومت مطرح می‌شود که در آن، برای مردم، حق خلافت و برای فقها مقام استشهاد (در طول مقام انبیاء و مقام ائمه:) قائل می‌شویم و باید بین این طبقه شاهد و نظام خلافت جمع کنیم و یک نظام سیاسی طراحی کنیم.

در بین منتقدین نظریه ولایت فقیه و فقه حکومتی هم کسانی هستند که می‌خواهند ابتدا مبانی بحث حل و فصل شود و از همان مدخل، سراغ حلّاجی مستندات قرآنی و روایی نظریه ولایت فقیه و فقه حکومتی بروند. به عنوان مثال، دکتر مهدی حائری از یک طرف، از این بحث می‌کند که موضوع حکمت و فلسفه، «هستی» است، اما موضوع دانش، «استی» (نسبت بین واقعیات) است؛ یعنی بحث هلیات بسیطه و هلیات مرکبه، و بحث می‌کنند از اینکه «هستی و

استی مقدور»، مربوط به حکمت عمل و «هستی و استی غیرمقدور»، مربوط به حکمت نظر است. ایشان می‌گویند: معیار صحت حکمت عملی و حکمت نظری (اعم از فلسفه‌ها و دانش‌ها) به ضرورت منطقی و ضرورت ریاضی برمی‌گردد نه به تبعیت از شرع و استناد به وحی. و نتیجه‌گیری می‌کنند که دانش‌هایی که مبنای اداره جامعه هستند، هیچ استنادی به شارع ندارند و انسان آنها را براساس محاسبات نظری و با روش تجربی به دست می‌آورد. وقتی دانش اداره، مستند به دین نبود، طبیعتاً ربطی به فقهت پیدا نمی‌کند و دستگاه فقهت، موضوعیتی برای منصب تصدی‌گری نخواهد داشت! از طرف دیگر، ایشان براساس نظریات جامعه‌شناسی مدرن و مطالعات باستان‌شناسی غرب، پیدایش جامعه انسانی را به ضرورت رفع ضرورت‌ها و نیازمندی‌های انسانی، مادی و طبیعی بر می‌گردانند که بشر در این فرایند، بدون هدایت انبیاء، آرام آرام و با روش آزمون و خطا و هم‌افزایی با تجارب گذشته تاریخی، دانش‌های فلسفی، اجتماعی و تجربی که عهده‌دار برنامه‌ریزی اجتماعی هستند را به وجود آورده است. از این منظر هم، پیدایش و تکامل جامعه و دانش‌های مورد نیاز برای جامعه‌پردازی، موضوعی نیست که دین درست کرده و تحت تعلیم انبیای الهی شکل گرفته باشد. بر این اساس، حکومت به یک امر عرفی زمینی تبدیل می‌شود که حقانیت و معیار صحت آن، به حق حاکمیت طبیعی و مشاع انسان بر محیط زیست بر می‌گردد که آن را از طریق «توکیل»، که یک قرارداد و اعتبار اجتماعی است، اعمال می‌کنند. پس از آن مبانی، حکومت دینی و ولایت فقیه و فقه حکومتی در نمی‌آید. لذاست که او مدعی می‌شود که ولایت فقیه، مجاز اندر مجاز اندر مجاز است!

اما در مقابل، ما ولایت فقیه را شعبه‌ای از ولایت نبی اکرم(ص) و ولایت نبی اکرم(ص) را ناشی از ولایت الله تبارک و تعالی می‌دانیم و معتقدیم فقه حکومتی باید ناظر به نظامات و قوانین اجتماعی (اعم از قانون اساسی و قانون عادی و حتی آئین نامه‌های اجرایی) باشد که می‌خواهد در سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و سازوکارهای اجرایی نظر دهد، و به طور خلاصه، می‌خواهد تنظیمات امور اجتماعی را عهده‌دار شود. طبیعی است که رسیدن به چنین فقهی، نیازمند تبیین یک سلسله مبانی است. اگر از این مبانی بحث کرده باشیم، می‌توانیم ریشه بسیاری از اختلاف اقوال و انظار در مباحث فقه حکومتی را در این مبانی جستجو کرده و از آنجا حل و فصل کنیم. این مبانی را می‌توان به چند دسته و طبقه، تقسیم کرد:

#### ۱. مبانی کلامی و فلسفه دین

بعضی از مبانی فقه حکومتی، در حوزه علم کلام باید مطرح شود. ما اگر بخواهیم ساحت فقه را به عرصه تکامل اجتماعی و مقوله حکومت، ارتقاء بخشیم، باید اندیشه‌های کلامی را ارتقاء دهیم. اگر ظرفیت کلامی ما ارتقاء پیدا نکند، ارتقاء ظرفیت فقه، ممکن نیست؛ چرا که اهداف فقه در کلام ارتقاء پیدا می‌کند. به تعبیر دیگر، ظرفیت فقه را در خود فقه بحث نمی‌کنند بلکه در کلام بحث می‌کنند. به عنوان مثال، نگاه رایج این است که امام 7، مجری قوانین است، از این نگاه، ولایت دینی و مدیریت اجتماعی در نمی‌آید. این امامت، یک امامت حداقلی است و در حد

«زیارت جامعه کبیره» نیست. جامعه‌ای که به خلافت الهی و ولایت حق در مقیاس جامعه کبیره اعتقاد دارد، در حیات اجتماعی هم از امام و ولی خود تبعیت می‌کند و مناسک آن را دنبال می‌کند و گر نه نقش امام و ولی، مثل نقشی که «قطب» در تصوف دارد، به حوزه خصوصی تنزل پیدا می‌کند و ربطی به اداره حکومت دینی و تعالی حیات اجتماعی نخواهد داشت.

بعد از رنسانس در غرب وقتی می‌خواستند نقش دین را به حوزه خصوصی کاهش دهند و رابطه جدیدی بین توسعه مادی و سعادت اخروی تعریف کنند، مباحث فلسفه دین و کلام جدید را مطرح کردند و سپس به فرهنگ‌سازی اجتماعی پرداختند. «لوتر» که یک کشیش پروتستان بود در واقع، تحلیل جدیدی از مبانی اعتقادی دین ارائه داد که با توسعه مادی سازگار باشد. آنها «دین» را عهده دار حوزه خصوصی، و «حکومت» را عهده دار توسعه اجتماعی پایدار معرفی کردند و به تدریج «دولت مدرن» را شکل دادند. در فضای دولت مدرن، دین، حداقلی و دولت، حداکثری و توسعه یاب است.<sup>۲</sup> از این رو، باید توجه کرد که آن مسئله مستحده اصلی که امروز با آن روبرو هستیم، صرفاً تکنولوژی یا موضوعات خرد و حتی صرفاً مسئله نظامات اقتصادی نیست، مسئله مواجهه اسلام و تجدد در موضوع دولت مدرن است که دولت مدیریت توسعه پایدار در مقیاس جامعه جهانی است.<sup>۳</sup> به تعبیر دیگر، مسائل مستحده قبلی تغییر کرده و منحل در مسئله حادث بزرگ و جدیدی شده است. مسئله مستحده امروز، فقط بانک یا نظام اقتصاد سرمایه داری نیست، بلکه یک نظام شامل است که لیبرالیسم سیاسی، فرهنگی اقتصادی را به یک ساختار اجتماعی تبدیل می‌کند. امروزه، جهت کلی دانش مدرن به این سمت می‌رود که مدیریت غربی را منسجم‌تر، و فراگیرتر و عمیق‌تر کند و این، یعنی وارد کردن تفکر مادی در اعماق جامعه، فراگیری نسبت به همه عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، و انسجام و تبدیل آنها به حلقات مکمل یک جورچین بزرگ اجتماعی. آنچه ما امروز به عنوان فقه حکومتی و مبانی فقه حکومت، با آن مواجه هستیم، مسائل پیچیده‌ای از این دست است.

در مقابل، یکی از این مبانی کلامی اسلامی، مبانی حکومت دینی و بحث پرستش اجتماعی و بحث اصل دین است. ما هم باید سه عنصر دین، حکومت و پرستش اجتماعی را به هم پیوند بزنیم و آنها را در بستر تکامل علم کلام و فلسفه دین، به یک سنخ و از نو، تعریف و بازشناسی کنیم تا بتوانیم به عرصه فقه حکومتی وارد شویم. آنچه در دین آمده، فراتر از آن حدی است که در علم کلام گذشته بوده و مبنای دین داری و رفتار عام اجتماعی متدینین ما قرار گرفته است. نباید دین را به یک سلسله گزاره‌های اخلاقی و تکلیفی و توصیفی، تنزل داد و یک دین حداقلی تعریف کرد. سرّ دین، الوهیت و باطن آن، ولایت و ظاهر آن، شریعت است و دینداری، تأله و تولی و عمل به شریعت (به عنوان مناسک تولی) است. باید رویکرد جدیدی به پرستش اجتماعی و مبحث «ثواب و عقاب مشاع» داشته باشیم تا نسبت روشنی بین دین و فقه با جامعه و حکومت برقرار شود و ایمان اجتماعی و رهبری الهی، حضور مؤثرتری در میدان داشته باشد. در این

صورت، مأموریت حکومت دینی باید به جای معطوف بودن به توسعه، معطوف به تکامل پرستش و ایجاد تعالی در همه عرصه‌های حیات خواهد بود.

## ۲. مبانی جامعه‌شناختی

در مبانی جامعه‌شناختی یا فلسفه جامعه باید بحث شود که آیا جامعه ذاتاً سکولار و غیردینی است یا اینکه جامعه به «دینی و غیردینی» تقسیم می‌شود و می‌تواند مستند به اهواء (بر محور خط فراعنه) یا مستند به بندگی (بر محور خط انبیاء) باشد که دائماً در طول تاریخ با یکدیگر درگیر بوده‌اند؟ آیا پیدایش و تکامل جامعه و مدیریت اجتماعی، ناشی از نیازهای طبیعی انسان و برای حل و فصل آنهاست (که از غارها شروع شده و کامل‌تر شده است) و طبیعتاً ربطی به دین ندارد یا اینکه می‌تواند معطوف به حل نظام نیازمندی‌های دینی انسان باشد؟ اصولاً آیا نیازمندی‌های دینی و غیردینی را می‌توان از هم تفکیک کرد یا اینکه نیازمندی‌های دینی انسان باید نیازمندی‌های شامل نسبت به سایر نیازها گردد و همه نیازهای انسان تحت پرستش خدای متعال قرار گیرد؟

اساساً آیا جامعه، اعتباری است یا حقیقی؟ و آیا می‌توان مکلفی به نام «جامعه» داشت و بین مکلف در فقه حکومت و فقه نظامات با مکلف در فقه موضوعات، فرق گذاشت؟ آنچه امروز جزو مبانی فقه مصطلح و ارتکازات فقهی ماست این است که مکلف، فرد مختار است و تکلیف [عمدتاً] ناظر به آحاد افراد است نه ناظر به جمع و معطوف به نظام جامعه؛ یعنی هر کسی تکلیف خاص خود و ثواب و عقاب خاص خود را دارد؛ نه ثواب و عقاب مشاع و اجتماعی. ولی مکلف در فقه حکومت، واحد جامعه است که دارای تکلیف مشاع است؛ یعنی آن جامعه، مکلف به تکلیف اجتماعی و مکلف به ایجاد یک نظام افعال و یک فعل بزرگ و نتیجه بزرگ است؛ مثل لشکری که با هم فتح کرده اند و به ثواب مشاع می‌رسند و اگر هم کوتاهی کردند در عقوبت یکدیگر شریکند. در این صورت، این گونه نیست که همه در تکلیف اجتماعی به شکل یکسان، مکلف باشند، بلکه جامعه، مکلف به تکلیف کُلّ است که اجزا و تناسباتی دارد و منحل به افراد نمی‌شود، بلکه منحل به اجزای یک کُلّ می‌شود.<sup>۴</sup>

## ۳. مبانی معرفت‌شناختی

در مبانی معرفت‌شناختی، سؤال این است که آیا معرفت‌هایی که در اداره جامعه به کار برده می‌شوند، دارای معیار صحت مستقل از وحی هستند؟ اگر این‌گونه باشد دانش‌های متکفل اداره جامعه، ربطی به دین نخواهند داشت و تخصص دینی، موضوعیتی در این عرصه پیدا نخواهد کرد، اما چنانچه این دانش‌ها به نحوی وابسته به دین باشند و معیار صحت‌شان به دین برگردد، مثلاً باید به مرحله تولید علوم انسانی و اجتماعی اسلامی، که از علوم مرتبط با اداره جامعه اسلامی هستند، نیز برسیم [و فقه حکومتی باید بتواند این علوم را هم پشتیبانی کند].

#### ۴. مبانی فلسفه فقهی

مبانی فقه حکومتی در حوزه فلسفه فقه، به بحث از چیستی فقه حکومتی و حکم حکومتی و... می‌پردازد. آیا فقه حکومتی، غیر از فقه موضوعات و احکام است که امروز در اختیار ماست؟ آیا می‌توان فقه حکومتی را از فقه موجود استنباط کرد و یا اینکه نیاز به بسط دستگاه فقهی و رسیدن به یک نظام واره جدید فقهی داریم؟

#### ۵. مبانی فلسفه اصولی

برخی دیگر از مبانی فقه حکومتی در حوزه فلسفه علم اصول مطرح می‌شوند. اگر علمی به نام فقه حکومتی و حکم حکومتی داریم، استنباط آن با چه روشی انجام می‌شود؛ آیا با همین روشی که احکام موضوعات را از منابع دینی استنباط می‌کنیم یا خیر؟ اگر گفته شد که به روش یا قوانین اصولی کامل‌تری احتیاج داریم، حجیت آنها به کجا بر می‌گردد؟ به عبارت دیگر، اگر خواستیم علم اصول را توسعه دهیم حتماً باید از پایگاه حجیت این تکامل علم اصول بحث کنیم و در مبنای حجیت علم اصول هم ارتقاء ایجاد کنیم.

#### مرحله ۳: طرح رویکردهای مثبت و منفی در دستیابی به فقه حکومتی

بحث سوم، شرح و بررسی رویکردهای مثبت و منفی در تحول فقه و در دستیابی به فقه حکومتی است. در حوزه امروز، طیفی از نظریات وجود دارد. نظریه اول، نظریه مرحوم شهید صدر؛ است. نظریه دوم، نظریه مرحوم علامه طباطبایی؛ و شاگردشان شهید مطهری؛ است که بحث حکم متغیر و ثابت را مطرح می‌کنند. همچنین نظریه توسعه کارکرد عقل در علم اصول که نظریه حضرت آیت الله جوادی آملی است. نظریه دیگر، ناظر به توسعه فقه از طریق ملاحظه مصلحت و نظام غایات، که بعضی از محققین متأخر عرضه کرده‌اند. برخی دیگر از محققین مثل جناب استاد رشاد به دنبال تکامل علم اصول و با این رویکرد، در پی تکامل فقه هستند. در کنار این نظریات، نظریات روشن فکری هم وجود دارد که از طریق گسترش بناء عقلا یا با رویکردهای جدید معرفت‌شناسانه و هرمنوتیکی می‌خواهند مسئله فقه اداره و حکومت و نظام معرفت دینی در باب حکومت‌داری را حل و فصل کرده و منطق استنباط مدرن ارائه کنند. برخی دیگر هم اخیراً بحث حاکمیت اخلاق بر فقه را مطرح کرده‌اند که در برخی از فضاها روشن فکری، مورد حمایت قرار گرفته است.

#### مرحله ۴: دسته بندی منطقی رویکردهای مختلف در مبانی فقه حکومتی

در ادامه باید از بررسی اقوال و نظریات، عبور کنیم و به بررسی رویکردها و جریان‌ها برسیم و به جریان‌شناسی و طبقه بندی منطقی اقوال محققین در زمینه تحول و ارتقاء فقه بپردازیم. در واقع، بعد از آنکه هر کدام از اینها را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم، بستری فراهم می‌آید تا اینها به شکل منطقی [و مدل‌مند] شناسایی شود و مثلاً به سه جریان فکری در تحول و تکامل فقه اشاره گردد. سپس، محاسن و معایب آنها را مطرح می‌کنیم.

## مرحله ۵: طرح نظریه جامع و ترکیبی در مبانی فقه حکومتی

بعد از این مراحل، نوبت به طرح نظریه مختار می‌رسد. در نظریه مختار، نگاه ما در باب تعریف حکومت و مبانی آن مطرح و جمع‌بندی می‌شود و اینکه در باب ساز و کار دستیابی به فقه حکومتی، چه پیشنهادی را می‌دهیم. آیا می‌خواهیم با تحول در علم اصول این کار را دنبال کنیم، یا اینکه با فقه غایات و با توجه به غایات فقه، می‌خواهیم آن را تکامل ببخشیم، و یا اینکه یک نظریه جامع ترکیبی ارائه می‌شود؛ یعنی هم رویکرد نوین معرفت‌شناسانه (که انفعال در مقابل معرفت‌شناسی مدرن و تحولات مدرن نداشته باشد)، هم رویکرد تکامل علم اصول و هم رویکرد توجه به غایات فقه در آن وجود دارد.<sup>۵</sup>

### بررسی رویکردهای مختلف در تعریف «فقه حکومتی»

چنانکه گذشت برخی از مبانی فقه حکومتی به مربوط به فلسفه مضاف به فقه است؛ مثل بحث از تعریف و ضرورت فقه حکومتی. در ادامه ابتدا اشاره‌ای اجمالی به معنای «فقه» و «حکومت» می‌کنیم سپس به بررسی برخی از رویکردها در تعریف فقه حکومتی پرداخته می‌شود.

#### ۱. تعریف اجمالی «فقه» و «حکومت»

ابتدا باید اصطلاح «فقه» و «حکومت» را به اجمال تعریف کرد تا از ترکیب این دو، فقه حکومتی معنا شود؛ در تعریف رایج، «فقه» عبارت است از «علم به احکام شرعی فرعی» که از طریق ادله تفصیلی اثبات می‌شود؛ یعنی در فقه، از ادله استناد احکام فرعی به شارع بحث می‌شود. طبق این تعریف، احکام اعتقادی و احکام اخلاقی از دایره فقه خارج می‌شود؛ (الفقه هو العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة عن ادلتها التفصیلیة). این احکام، در یک تقسیم‌بندی عام، به احکام وضعیه و تکلیفیه تقسیم می‌شوند. تبویبی هم که برای احکام فقهیه شکل گرفته یک تدریج تاریخی داشته است و از مهم‌ترین آنها، تبویب صاحب شرایع است که فقه را به چهار دسته «عبادات، عقود، ایقاعات و احکام» تقسیم کرده‌اند. از متأخرین نیز شهید صدر فقه را به چهار باب «عبادات، اموال، سلوک و آداب شخصی، سلوک و آداب عمومی و حکومتی» تقسیم کرده‌اند.

«حکومت» در تلقی رایج، جزو موضوعات مستحدثه شارع به حساب نمی‌آید لذا تعریف آن را در فقه مطالبه جستجو نمی‌کنند. جزو موضوعات عرفی هم نیست، بلکه جزو موضوعات تخصصی است که به کارشناس واگذار می‌شود. طبق تلقی رایج، حکومت یک نظام قدرت اجتماعی است که دارای مأموریت محدود (مثل حفظ امنیت داخلی و خارجی و حفظ نظم و امنیت و فصل خصومات و منازعات) است و البته برخی مأموریت دولت را حداکثری تعریف می‌کنند؛ (مثل مدیریت توسعه اجتماعی).

## ۲. رویکردهای مختلف نسبت به فقه و حکومت (تعریف فقه حکومتی)

اگر حکومت دارای یک مأموریت عقلایی باشد و ربطی به دین نداشته باشد، «فقه حکومتی» معنا نخواهد داشت؛ نه حکومت، منسوب به دین خواهد شد و نه قوانینی که رفتار حکومت را مشخص می‌کند احکام فقهی خواهند بود. ولی اگر حکومت، مربوط به دین باشد، فقه حکومتی، تشریح شارع برای رفتار حاکمیت است و فقهی است که رفتار حاکمیت را تعریف و تنظیم می‌کند. در این عرصه، تعاریف و نگاه‌های مختلفی وجود دارد که [با توجه به میزان ایجاد پیوند بین فقه و مقام اجراء] گام به گام آنها را طرح و بررسی می‌کنیم تا در نهایت روشن شود که چه تعریف و چه درکی از فقه حکومتی، صحیح‌تر است.

### دیدگاه اول: فقه حکومتی، فقه احکام مبتلابه حکومت

در دیدگاه اول، فقه حکومتی یعنی بخشی از فقه (همچون احکام دیات، حدود و قصاص و قضاء و جهاد و...) که اجرای آن بر عهده حکومت است. برای اجرایی شدن بخشی از فقه به حاکمیت نیاز است و حکومت دینی آن حکومتی است که این دسته از احکام فقهی را اجرا نماید و مأموریتی جز اجرای احکام فقهی ندارد. البته حکومت برای تحقق و اجرای احکام فقهی، به یک سلسله آیین‌نامه‌ها و قوانین اجرایی و ساختارهای اجتماعی احتیاج دارد که الزامات اجرای حکم هستند و منتهی به اجرای احکام فقهی (اولی یا ثانوی) می‌شوند.<sup>۶</sup> باید توجه کرد که اجرای برخی از احکام مثل صلوات و صوم و زکات و... و وظیفه حکومت نیست، بلکه «عمل» به آن بر عهده مکلفین است؛ هرچند «اقامه» این احکام یا «امر به معروف» نسبت به آنها، وظیفه حکومت است. اجرای برخی از احکام هم بر عهده حکومت است و آحاد جامعه حق ندارند آنها را اجرا کنند؛ مثل احکام باب دیات و قضا. در این دیدگاه، «اجرای حکم» ارتباطی به فقه ندارد؛ اجرا، عملیاتی کردن فقه است و مأموریت‌های حاکم دینی در سازوکارهایی که برای اجرای فقه تدبیر می‌کند، ربطی به فقه پیدا نمی‌کند. بنابراین طبق این دیدگاه، فقه حکومتی، بابتی از فقه است که به آن دسته از احکام می‌پردازد که اجرای آن بر عهده حکومت می‌باشد.<sup>۷</sup>

### دیدگاه دوم: فقه حکومتی، فقه استنباط شده با رویکرد حکومتی

برخی از محققین گفته‌اند که فقه حکومتی، دایره‌ای از همین فقه موجود است منتها مسائل آن می‌بایست با نگاه و «رویکرد حکومتی» مورد توجه قرار گیرد و استنباط شود و اگر با رویکرد حکومتی استنباط نشود استناد آن تمام نخواهد بود. طبق این رویکرد در فقه حکومتی باید فقیه به عنوان حاکم و از منظر مجری به مسائل فقهی نگاه کند و با رویکرد حکومتی، استنباط نماید و به تعبیر دیگر، مقدرات و تنگناهای اجرایی را در استنباط حکم مورد ملاحظه قرار دهد و نگاه نظری صرف نداشته باشد.

برخی از بزرگان یک قدم جلوتر رفته و فرموده‌اند که فقه حکومتی، محدود به موضوعاتی که اجرای آن بر عهده حکومت است، نمی‌باشد، بلکه ناظر به همه ابواب فقه است. یعنی رویکرد ما در مقام استنباط حتی در احکام عبادات و دیگر احکام معاملات نیز باید حکومتی باشد؛ مثلاً در



مسأله «نماز» رویکرد حکومتی می‌تواند در مباحثی همچون نماز جمعه و اقتدای به اهل تسنن و... تأثیرگذار باشد. مثلاً در بحث از وجوب نماز جمعه، به تأثیر نماز جمعه در حفظ و اقتدار حکومت توجه کنیم، نه اینکه صرفاً وظیفه فردی مکلف را ببینیم و یا اگر بحث «حق مالکیت» را از منظر حاکمیت نگاه کنیم، نگاه ما به حکم تغییر می‌کند.

**ضرورت قاعده‌مند کردن «رویکرد حکومتی» و تبدیل آن به قواعد اصولی**

به نظر می‌رسد این دیدگاه، ناظر به یک بحث «روشی» است و باید به تفاوت موضوع و روش توجه کرد. این رویکرد، نوعی تغییر روش از «نگاه فردگرایانه» به «نگاه حاکمیتی» است، هرچند موضوع آن، همان موضوعات ابواب فقهی موجود است. البته قائلین به این دیدگاه، این «رویکرد حاکمیتی» را «قاعده‌مند» نکرده‌اند و از قواعد اصولی آن، بحث نکرده‌اند. حقیقت این است که این رویکرد باید به قواعد اصولی قابل استناد تبدیل شود تا قابل اعمال گردد، در این صورت فقیه می‌تواند این رویکرد را در مقام استنباط رعایت کند و فقه مقنن حکومتی شکل گیرد. اگر بخواهیم این مبنا را تحلیل کنیم می‌بایست گفت باید «کارآمدی» در مقام اجرا، جزو قیود استنباط قرار داده شود، در غیر این صورت صرف این که بگوییم فقه، باید با رویکرد حکومتی استنباط شود، چیزی تغییر نمی‌کند. به عبارت دیگر، صرف توصیه به «رویکرد حکومتی»، زبان تخصصی فقیهانه و عالمانه نخواهد بود.

**تفاوت لحاظ «کارآمدی» در تفقه با عرفی‌سازی فقه**

ملاحظه مهم دیگر ذیل این رویکرد این است که تفقه دینی در عین حال که می‌بایست قید «کارآمدی» را لحاظ کند، نباید منفعلاً از اقتضائات مقام اجرا شود. فقه باید بر حاکمیت تأثیر بگذارد نه حاکمیت بر فقه. فقه نقشه راه حاکمیت و عینیت را معین می‌کند نه این که حاکمیت و عینیت، به فقه دستور دهد که چه کار کند؛ چون این به معنای تحمیل شرایط بر استناد و از بین رفتن حجیت استناد خواهد بود. اگر عینیت، فقه را به تبع خود تغییر دهد، نتیجه‌اش همان رویکرد تئوری «قبض و بسط شریعت» خواهد شد و فقه، تابع شرایط و معرفت‌های زمانه تغییر خواهد کرد و فقه عرفی شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، نباید اصل کارآمدی، ابزاری برای عرفی و سکولار کردن فقه شود. رویکرد حکومتی به فقه به این معنا نیست که نهاد حاکمیت با اتکاء به علم سکولار، تشخیص دهد که هرکجا فقه با رویکرد دانش سکولار، ناسازگار بود، فقه را تغییر دهیم و سکولاریزه کنیم. به عبارت دیگر هم دست برداشتن از احکام شرعی به دلیل تعارض با دانش سکولار باطل است - مثل تعارض حکم ربا با نظام اقتصاد سرمایه‌داری - و هم تأکید بر احکام شرعی بدون لحاظ کارآمدی نامطلوب است - مثل اینکه به بهانه اجرای احکام شرعی سعی کنیم بانک‌ها را تعطیل کرده و نظام اقتصادی کشور را مختل کنیم - . بنابراین حجیت فقاہت، بدون التزام به کارآمدی تمام نمی‌شود و البته این کارآمدی، کارآمدی در جهت تمدن مادی و تخصص سکولار و توسعه غربی نخواهد بود. امر، مخیر بین این دو نیست بلکه باید بین این دو، گام برداریم یعنی هم متعبد به منابع دینی باشیم و هم پیچیدگی تغییر شرایط به سمت

مطلوب را ملاحظه کنیم. در معنای صحیح رویکرد حکومتی به فقه، فقه باید کارآمدی در جهت تحقق و اقتدار اسلام (نه در مسیر تحقق تمدن مادی) داشته باشد و به اقامه دین ختم شود؛ یعنی کارآمدی در مقام اقامه دین، جزو شرایط صحت فقه می شود. به عبارت دیگر همان طور که در مقام استناد، «تعبد به شرع» از ارکان حجیت است، «کارآمدی» اجرایی هم از ارکان حجیت است؛<sup>۸</sup> نه به این معنا که فقه، شیوه‌های مدرن را توجیه و امضاء کند، بلکه فقه باید در عرصه عینیت، قابلیت تغییر عینیت به نفع اسلام را داشته و در هر شرایطی کارآمد باشد و مسیر عبور جامعه و حاکمیت را به سمت تحقق و اقامه دین هموار سازد. در اینصورت رویکرد حکومتی به فقه، می‌تواند معنای موجهی داشته باشد.

البته پیداست که اگر فقهی بخواهد کارآمدی فقه در شرایط عینی را لحاظ کند باید دستی نسبت به شرایط اجرا و عینیت هم داشته باشد در غیراینصورت نمی‌تواند به آن التفات پیدا کند. در واقع، سخن دیگر این است که کارآمدی را چگونه احراز می‌کنیم و فقیه برای اینکه بتواند رکن کارآمدی را در استنباط خود احراز کند چه صلاحیت‌هایی باید داشته باشد.<sup>۹</sup>

#### دیدگاه سوم: فقه حکومتی، فقه ناظر به اجراء و حل نزاحمات احکام

برخی دیگر، یک گام به پیش می‌روند و در تحقق فقه در جامعه قید دیگری را می‌افزایند؛ و آن اینکه فقه حکومت، فقه «حل نزاحمات در مقام اجرای فقه» نیز هست. چرا که وقتی در مقام اجرای فقه هستیم یک سلسله نزاحماتی پیدا می‌شود که درک و حل آن، کار فقیهانه می‌طلبد و باید بر عهده فقیه قرار گیرد. پس فقه حکومتی، غیر از اینکه ناظر به مقام «استنباط حکم» است، می‌بایست برای حل نزاحمات پیش آمده در مقام «اجرای فقه» هم راهکار فقهی ارائه دهد. به عنوان مثال، در مقام اجرای احکام فقهی در شهرسازی و توسعه شهری، ممکن است که حدود اختیارات و مالکیت شهروندان را محدود کنیم؛ اینکه توسعه شهری اهم است یا حفظ حق مالکیت شهروندان؟ تشخیص این مطلب و پاسخ به این سؤال بر عهده فقه حکومتی است.

در این دیدگاه، این گونه نیست که فقیه، صرفاً به منصب افتاء حکم کلی بپردازد و منصب حاکمیت و اجرا را به کارشناس واگذار کند، بلکه مقام اجرا و حل نزاحمات این مقام هم صورت - مسئله‌ای فقیهانه است. همچنین این طور نیست که کارشناس، نزاحمات را تشخیص دهد و مبتنی بر ضوابط فقهی آن را رفع نماید، بلکه او اساساً قدرت تشخیص و التفات به این نزاحمات را ندارد و خود فقیه در مقام اجرای فقه می‌کوشد که با نگاه فقیهانه، عناصر متزاحمه را حل و فصل کند. این دیدگاه، برخلاف دو دیدگاه سابق است، که صرفاً در مقام «استنباط» بود و به حل نزاحم در مقام «اجرای فقه» اشاره نداشتند.<sup>۱۰</sup>

#### دیدگاه چهارم: فقه حکومتی، به معنای فقه احکام الزامی حاکم در منطقه الفراغ

در ادامه، برخی دیگر از بزرگواران گفته‌اند که در منطقه‌الفراغ، که دایره مباحات است و احکام ثابت الزامی برای آن جعل نشده - نه اینکه دین، نظر نداشته باشد - به حاکم، حق انشاء حکم داده‌اند و او می‌تواند در چهارچوب ضوابط کلی، احکام الزامی جعل کند و بر جامعه واجب است که

این حکم را به عنوان یک قانون شرعی دارای ثواب و عقاب، رعایت کند. در واقع، این منطقه از منظر فردی در حوزه مباحات است ولی از منظر حکومتی، حاکم حق دارد براساس قواعد کلی شرع و مصلحت جامعه مسلمین، احکام الزامیه برای آن جعل کند<sup>۱۱</sup> و این احکام الزامیه ممکن است به تبع شرایط، تغییر کند.<sup>۱۲</sup> هم چنان که در زمان وجود مقدس رسول الله(ص) ایشان از شأن ولایی خود در این منطقه، اعمال ولایت کرده و احکام خاصی را تشریح می کردند. طبق این مبنا اگر جعل احکام الزامی را در پرتو تعالیم ثابت و قانون اساسی و اهداف کلی شریعت را نیازمند به تفقه بدانیم، در این صورت وضع قانون در حوزه منطقه الفراع، نیازمند فقه حکومتی است، چراکه فقیه و حاکم شرع در این عرصه، کار فقیهانه می کند و ملاحظات فقهی دارد؛ نه اینکه فقط ملاحظات کارشناسانه داشته باشد. طبق این دیدگاه، فقه حکومتی ناظر به احکام تشریحیه‌ای است که به وسیله حکومت در حوزه منطقه الفراع جعل می شوند؛ به عبارت دیگر، فقه احکام منطقه الفراع است که حاکم آنها را انشاء می کند.<sup>۱۳</sup> آنچه مطرح شد، گام اول در تبیین رویکردهای مختلف به تعریف فقه حکومتی بود، انشاء الله در مباحث بعدی به تکمیل تعاریف پرداخته تا به تعریف مختار نزدیک شویم.

۱. علوم، یک سلسله مبانی و مفروضاتی دارند که باید در علوم شامل تر بحث شوند و نمی توان آنها را محدود به «رئوس ثمانیه» دانست.

۲. مدیریت با تصدی گری فرق دارد. دولت مدرن در عین اینکه از تصدی گری خود کاست اما کارکرد و مدیریت و سرپرستی خود بر جامعه را به حداکثر رساند.

۳. از عصر مشروطه، به خاطر مواجه بین اسلام و تجدد، سنخ جدیدی از مسائل مستحدثه پیش روی فقه‌های ما قرار گرفت و آن این بود که نظر اسلام درباره نظام سیاسی چیست و حضور دین در ساختار قدرت چگونه باید باشد. اسلام، سلطنت مشروطه را قبول دارد یا سلطنت مشروعه را، و یا حرف جدید می زند؟ حاکم باید یک نفر باشد یا مردم باشند؟ اگر حاکم باید مردم باشند جایگاه «فقیه» چیست؟ ... اینها همان درگیری است که مرحوم نائینی وارد آن شده و هم موفق بوده و هم اینکه در جاهایی به خاطر پیچیده بودن فرهنگ طرف مقابل، آثاری هم از آن طرف در بیانات ایشان وجود دارد. مسئله امروز انقلاب اسلامی هم این است که غرب همه دنیا را می خواهد بگیرد. آیا اسلام نسبت به این چنگ اندازی غرب، حرف دارد یا ندارد؟ امام فرمودند که اسلام باید قله‌های کلیدی عالم را فتح کند؛ لذا فرق امام با سایر کسانی که در طول تاریخ قائل به ولایت مطلقه بودند در نگاه ایشان به مأموریت فقیه است. آن بزرگواران، مأموریت فقیه را در امور حسبیه می دیدند ولو به ولایت مطلقه قائل بودند اما امام، مأموریت فقیه را در عصر غیبت، در حد به هم زدن نظام مادی جهان و ایجاد یک درگیری تمدنی و بسترسازی برای ظهور می دانند.

۴. در آینده بحث خواهد شد که حکم حکومتی از منظر سنخ «مکلف»، «حکم»، «متعلق»، «موضوع»، «امتنال» و «ثواب و عقاب» با حکم فردی تفاوت دارد.

۵. باید توجه کرد که بحث فقه حکومتی، در عین این که در یکی دو دهه اخیر، به صورت جدی مطرح شده است، اما هنوز طرفداران زیادی ندارد و در آغاز راه است. نوع این نظریات، معمولاً خیلی پخته نیستند و پیداست که با نظریات و آراء فقهی که در طول هزار سال گذشته بر روی آنها کار شده است از لحاظ پختگی، کاملاً

متفاوتند. به همین جهت، نیاز دارد که بزرگان و اساتید کمک کنند تا انشاء الله این بحث، با یک پختگی و به شکل جامعی پیش رود.

۶. در فقه، عناوین احکام قبل از فرض حکومت و با صرف نظر از حاکمیت نیز به «اولیه و ثانویه» تقسیم می‌شوند.

۷. «به عبارتی علم فقه در حقیقت پژوهش در دین است؛ واژه حکومتی به معنای آن مسائلی است که بعد از تشکیل حکومت اسلامی به عنوان موضوعات نوپدید با آن مواجه شده‌ایم؛ در عرصه پزشکی، سیاست خارجی، فرهنگی، ورزشی و... که مسائلی هستند که قبل از انقلاب نبودند و بعد از انقلاب که حکومت تشکیل شد با این مسائل مواجه شدیم. ... مسائل مستحدثه امام خمینی؛ نمونه بارز این مسئله است که در آن مسائل سرفقلی، بیمه و... مطرح می‌شود.» (سید احمد خاتمی، گفتگو با خبرگزاری قرآنی ایکن، اسفند ۱۳۹۰).

«این نظام یک فقه حکومتی هم می‌خواهد. فقه حکومتی مسبق به قواعد فقهی حکومتی است (یک) مسبق به اصول حکومتی است (دو) تا ما اصول حکومتی مدون نداشته باشیم، قواعد فقهی مدون نداشته باشیم، حکومتی مدون نداشته باشیم، فقه حکومتی هم نخواهیم داشت. رأی مردم چقدر حجت است؟ اکثریت یعنی چه؟ شورای عمومی یعنی چه؟ منطقه فراغ شورا کجاست؟ منطقه ممنوعه شورا کجاست؟ ... این را باید فقه حکومتی مدون کند تا بدهد به حکومت تا دستمایه‌ای داشته باشد و مشکلات روز حل بشود. رأی مردم تا کجا حجت است؟ تا چه اندازه حجت است؟ چطور رأی گرفتن حجت است؟ چطور رأی خواندن حجت است؟ آیا رأی را به هر وسیله تهدید و تطمیع هم می‌شود گرفت یا نمی‌شود گرفت؟ اینها را حوزه‌های علمیه باید عرضه کند یعنی در اصول (اولاً) در قواعد فقهی (ثانیاً) در فقه حکومتی (ثالثاً) تا نظام بتواند بر اساس آنها عمل کند. (عبدالله جوادی آملی، سخنرانی در کنگره بزرگداشت یکصدمین سالگرد رحلت مرحوم آخوند خراسانی، سایت اینترنتی بنیاد بین المللی علوم وحیانی اسراء).

«این فقه سیاسی و اجتماعی است که مظان «حوادث واقعه» است و اجتهاد می‌طلبند. دیریست که در فقه فردی و عبادات، راه پیموده و کوبیده طی می‌کنیم. تدریس باب طهارت و صلات کار دشواری نیست. آن قدر گفته‌اند و نوشته‌اند که تدریس و تحقیق در آن‌ها چندان پژوهش و صرف وقت و حتی توان علمی نمی‌طلبد؛ علاوه بر آن که مسائل مستحدث نوعاً در حوزه اجتماعیات و سیاسیات و معاملات و عقود و ایقاعات واقع می‌شود. در باب طهارت و صوم و صلات، هر چند سال، مگر چند مورد ممکن است مسأله و موضوع جدید پیدا شود؟ اما اگر مثلاً به حوزه معاملات نظر بیفکنیم، می‌بینیم، مسائل نوظهور پیچیده و موضوعات جدید فراوانی با تعاریف خاص خود، امروز در دنیا ظهور کرده که فقه ما اصلاً بدان‌ها نپرداخته است. نگویید چنین مسائلی چه ربطی به زندگی مسلمانان دارد؟ زیرا اکنون اگر در آن سوی کره زمین تحولی در سیاست و اقتصاد و معاملات اتفاق بیفتند، زندگی ما از آن متأثر می‌شود. مسائل نو و بی‌پیشینه در اجتماعیات و سیاسیات و اقتصادیات بسیار است و این‌ها، مصادیق «مسائل مستحدثه» و «حوادث واقعه» هستند. فقه سیاست و حکومت، فقه قدرت، مشارکت و مردم سالاری، پارلمان، ارزش افکار عمومی، ارزش آرای توده‌ای، تحزب، نافرمانی مدنی، حقوق اقلیت مغلوب یا مخالفت درانتخابات، بغی و برانداز و حوزه‌ها و موضوعات سیاسی بسیار دیگر از این دست، نیازمند تقفه و اجتهادی در خور است. مهندسی زاد و ولد، ژنتیک، اصلاح نژاد، مشابه سازی انسان، تغییر جنسیت، الآن در دنیا مسائل بسیار پیچیده‌ای را پدید آورده است. فقه روابط بین‌الملل، سازمان‌ها و کنوانسیون‌های جهانی، فقه دیپلماسی و روابط خارجی و معاهدات جهانی، سازمان ملل، شورای امنیت، مجامع جهانی، مرزهای مدرن، کشور و کشورداری مبتنی بر «دولت - ملت»... امروز محارب به چه معناست؟ و ذمی به چه معناست؟ معاهد به چه معناست؟ کافران بی‌طرف مقیم کشورهای دیگر چه حکمی دارند؟ این مباحث به عنوان مباحث زنده و محل چالش باید وارد حوزه‌های درسی و بحثی ما بشود.» (علی

اکبر رشاد، اجتهاد موجود و اجتهاد مطلوب، پژوهش و حوزه، زمستان ۱۳۸۱، ش ۱۲)

«فقه فردی گاهی به نوه‌ای از مسائل فقهی که موضوع آن تک تک مکلفین است اطلاق می‌شود در برابر فقه اجتماعی که به مسایلی که موضوع آنها همه یا بخشی از جامعه هستند اطلاق می‌شود. اطلاق دیگر درباره واژه گان فقه فردی یعنی استنباط فقهی با رویکرد فردگرایانه به مسایل در برابر فقه اجتماعی که استنباط فقهی با

رویکرد اجتماعی است. در فقه فردی به این اصطلاح مجتهد در استنباط احکام متکلفین هر کدام را تک تک مورد توجه قرار می‌دهد و به استنابات اجتماعی فتوا، رابطه مکلف با دیگر مکلفین، رابطه آنها با جامعه نمی‌پردازد. در برابر مراد فقه اجتماعی استنباط گزاره های فقهی با رویکرد اجتماعی و توجه به وظایف دیگر مکلف و وظایف دیگر مکلفین و توجه به نظام‌وارگی مجموعه گزاره های فتوایی است. با این تعریف محدوده فقه فردی و اجتماعی از جهت موضوع می‌تواند همه موضوعات فقهی را در برگیرد.» (قاضی‌زاده، نشست فقه اجتماعی، سایت موسسه فہیم).

۸. در آینده به تفصیل خواهیم گفت که «تعبد، قاعده‌مندی و کارآمدی در جهت حق»، سه رکن حجیت در استنباط احکام هستند.

۹. «مقصود از فقه حکومتی، فقهی جدای از فقه سنتی نیست، بلکه گاهی احکامی را بیان می‌کنیم که ناظر بر وجود حکومت است و فقه حکومتی نام دارد. گاهی نیز احکامی که صادر می‌شود، با قطع نظر از وجود یا عدم وجود حکومت است که فقه فردی نام دارد. ... بنابراین اگر حکمی به تنهایی ارتباط با جامعه ندارد و هرج‌ومرج ایجاد نمی‌کند، فقه فردی نام دارد، اما حکمی که در صورت اجرا باعث هرج‌ومرج در جامعه می‌شود و نظم جامعه را به هم می‌ریزد، حق ندارید این حکم را اجرا کنید، مگر این‌که حکم حکومتی و فقه حکومتی آن را صادر کند. به بیان دیگر، احکامی که ناظر بر وجود یک حکومت است، احکام فقه حکومتی است و احکامی که ناظر بر وجود حکومت نیست، احکام فقه فردی است.» (احمد عابدی، مصاحبه با پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه‌ای).

«فقه حکومتی وصفی فراگیر و محیط برای تمامی بخش‌های فقه (عبادی، اجتماعی، فردی و...) است، که بر برداشت و تلقی خاص از دین و شریعت استوار است و با نشانه‌هایی از این قبیل شناخته می‌شود: ۱. حکومت می‌تواند بدون مشقت آن را در هر عصر و زمان به اجرا درآورد. ۲. مصالح تمامی افراد جامعه در آن منظور شده است. ۳. تخصیص و استثناء در احکام و قوانین اندک است. ۴. با تحولات زندگی انطباق و هماهنگی دارد. ۵. توسل به احکام ثانوی یگانه راه انطباق با تحولات زندگی در آن نیست. ۶. و اجرای آن به تحقق عدالت اجتماعی که از هدف‌های عالی دین است می‌انجامد. (مهدی مهریزی، فقه حکومتی، نقد و نظر، سال سوم، شماره چهارم، ص ۱۴۶-۱۴۷).

۱۰. «تعریف کامل فقه حکومتی تعریفی است که ناظر بر ساحت اجرا نیز باشد. به گمان من فقیه در این عرصه اساساً باید دو استنباط داشته باشد؛ در استنباط اول فقیه با همان نگاه اجتماعی و حکومتی، احکام این فقه را استنباط می‌کند. در استنباط دوم - که امروز برای ما نامأنوس است - فقیه به اجرای این حکم استنباط شده نظر می‌کند و در مواقع تزاخم بین دو حکم فقهی حکومتی، حکم می‌دهد که کدام یک ارجح است و باید آن را اجرا کرد. یعنی وقتی دستگاه‌های حکومتی با دو مقوله‌ی وجوب یا حرمت و مصلحت یا مفسده مواجه می‌شوند که با هم تزاخم دارد، باید به کدام یک عمل کنند؟ برخی گمان می‌کنند که تشخیص این تزاخم، یک کار کارشناسانه‌ی مدیریتی و خارج از استنباط است.

... در فقه حکومتی عمده‌ترین کار فقیه همانا استنباط مقام اجرا است. در فقه حکومتی ما یک چهارچوب و یک ابزار تعریف می‌کنیم و در این راه اولاً باید ببینیم که مرحله‌ی اجرا به خودی خود استنباط می‌خواهد و البته این کار، کار فقیهان است و نه مدیران، زیرا نیاز به اطلاعات گسترده از نظر شارع مقدس و نصوص دینی دارد. مثلاً ما این حکم را داریم که ورود دولت یا هر نهاد دیگری به حریم خصوصی دیگران حرام است. حال اگر این حکم تزاخم پیدا کند با وظیفه‌ی دولت برای تأمین امنیت شهر و این‌که مثلاً فردی در درون خانه‌ی برای بر هم زدن امنیت مردم آماده می‌شود و تدارک می‌بیند، آیا باز هم دولت حق ورود به حریم این خانه را ندارد؟ این‌جا تزاخم پیش می‌آید و فقه حکومتی باید پاسخ چنین احکامی را داشته باشد و لذا فقه حکومتی در مسائل اجرایی احکام هم باید ورود کند.» (ابوالقاسم علی دوست، چهارگام برای پویایی فقه حکومتی، <http://farsi.khamenei.ir/others-dialog?id=18099>).

«وظیفه فقیه عادل نسبت به بخش اجرایی اسلام، عبارت از آن است که چون قوانین اسلام برای تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم تنظیم شد و تنها راجع به عبادت‌های روحی نظیر پرستش فرشتگان نیست، قهراً تماس مستقیمی با عالم طبیعت و قلمرو ماده و حرکت دارد و هر چه در محدوده طبیعت راه یافت، بدون تراحم نخواهد بود و اگر چاره درستی برای رفع مزاحمتها پیش‌بینی شده باشد، محذوری به بار نمی‌آید و آنکه موظف به رفع تراحم است، باید حدود همه احکام را کاملاً شناسایی کرده باشد؛ تا بهترین کیفیت رفع تراحم را که تقدیم اهم بر مهم است، در خصوص مورد تراحم اعمال نماید. پس وظیفه فقیه بعد از شناسایی کامل نسبت به احکام الهی یعنی از راه اجتهاد مطلق و استنباط تام در مقام اجراء همانا حل تراحم است به تقدیم راجح بر مرجوح در خصوص محور تراحم، آن هم در مرتبه اجراء؛ نه افتاء که مرز هر یک کاملاً از دیگری جداست. همان‌طوری که هر فردی در محدوده اعمال جزئی خود هنگام عسر و حرج و ضرر و... مسئول حل تراحم احکام است به این نحو که اهم را بر مهم مقدم بدارد و راه تشخیص اهم و مهم را با اجتهاد یا تقلید طی کند فقیه عادل نیز در محور نظام وسیع اسلامی مسئول رفع تراحم احکام است، لیکن تنها راه تشخیص راجح و مرجوح نسبت به وی، همانا اجتهاد مطلق اوست.» (عبدالله جوادی آملی، سرچشمه اندیشه جلد ۴ صفحه ۴۵۸-۴۶۱).

«فقه حکومتی در برابر فقه غیرحکومتی قرار می‌گیرد که اختلاف آنها به خاطر اختلاف مسائل است، اما عامل اختلاف تنها همین مسأله نیست، چرا که در این صورت مشکل خاصی برای تبیین آن نبود و نیازی به برگزاری همایش‌ها و تحقیق‌های جداگانه‌ای احساس نمی‌شد، بلکه عاملی بالعرض نیز سبب اختلاف این بخش از فقه با فقه غیرحکومتی می‌شود... احکام ثانویه در فقه غیرحکومتی نیز وجود دارد که فقیه با توجه به احکام کلی شرع، موارد آن را مشخص می‌کند و فتوا می‌دهد، اما در فقه حکومتی عناوین ثانویه بیشتر است، چرا که تراحمات زیادی بین مصالح فردی و اجتماعی شکل می‌گیرد و ائمه معصومین: به عنوان مدیران جامعه، در این موارد حکم می‌دهند و نه فتوا؛ و اگر فقیهی نیز در مسند مدیریت جامعه قرار گرفت، همین امتیاز و اختیار را دارد.» (مصباح یزدی، همایش «ظرفیت‌های فقه جواهری در قلمرو فقه حکومتی» چهارم خردادماه سال ۱۳۹۱، پایگاه اطلاع رسانی آثار علامه مصباح یزدی).

۱۱. انشاء این احکام، ممکن است از طریق نهادهای قانون‌گذاری باشد؛ مثل قانون‌هایی مصوب مجلس که الزاماتی را در محدوده مباحات ایجاد می‌کند.

۱۲. البته برخی با این دیدگاه، به شدت مخالفند. به عنوان مثال، یکی از علل مخالفت مرحوم شیخ فضل‌الله نوری با مشروطه همین بود که می‌گفت آنها در مقام قانون‌گذاری در دایره مباحات، الزام درست می‌کنند و کسی حق ندارد در دایره مباحات، الزام ایجاد کند؛ زیرا ایجاد الزام در دایره مباحات، بدعت است. (ر.ک: شیخ فضل‌الله نوری، رساله حرمت مشروطیت).

۱۳. «أن الإسلام قادر على قيادة الحياة وتنظيمها ضمن اطره الحیة دائماً؛ ذلك أن الاقتصاد الإسلامي تمثله أحكام الإسلام في الثروة، وهذه الأحكام تشتمل على قسمين من العناصر: أحدهما العناصر الثابتة؛ وهي الأحكام المنصوصة في الكتاب والسنة في ما يتصل بالحياة الاقتصادية. والآخر العناصر المرنة والمتحركة؛ وهي تلك العناصر التي تستمد - على ضوء طبيعة المرحلة في كل طرف - من المؤشرات الإسلامية العامة التي تدخل في نطاق العناصر الثابتة. فهناك إذن في العناصر الثابتة ما يقوم بدور مؤشرات عامة تعتمد كاسس لتحديد العناصر المرنة والمتحركة التي تتطلبها طبيعة المرحلة. ولا يستكمل الاقتصاد الإسلامي - أو اقتصاد المجتمع الإسلامي بتعبير آخر - صورته الكاملة إلا باندماج العناصر المتحركة مع العناصر الثابتة في تركيب واحد تسوده روح واحدة وأهداف مشتركة. وعملية استنباط العناصر المتحركة من المؤشرات الإسلامية العامة تتطلب: أولاً: فهماً إسلامياً واعياً للعناصر الثابتة وإدراكاً معمقاً لمؤشراتها ودلالاتها العامة. ثانياً: استيعاباً شاملاً لطبيعة المرحلة وشروطها الاقتصادية، ودراسة دقيقة للأهداف التي

تحددها المؤشرات العامة وللأساليب التي تتكفل بتحقيقها. ثالثاً: فهماً فقهيّاً قانونياً لحدود صلاحيات الحاكم الشرعي - ولي الأمر - والحصول على صيغ تشريعية تجسد تلك العناصر المتحركة في إطار صلاحيات الحاكم الشرعي وحدود ولايته الممنوحة له. ومن هنا كان التخطيط للحياة الاقتصادية في المجتمع الإسلامي مهمّةً يجب أن يتعاون فيها مفكّرون إسلاميون واعون - ويكونون في نفس الوقت فقهاء مبدعين - وعلماء اقتصاديون محدثون.» (شهيدسید محمداقصر صدر، الاسلام يقود الحياه - ص ٤٢ الى ٥٦).

«أن نوعيّة التشريعات التي ملأ النبي صلى الله عليه وآله بها منطقة الفراغ من المذهب بوصفه وليّ الأمر ليست أحكاماً دائميّة بطبيعتها؛ لأنّها لم تصدر من النبي بوصفه مبلغاً للأحكام العامّة الثابتة، بل باعتباره حاكماً ووليّاً للمسلمين. فهي إذن لا تعتبر جزءاً ثابتاً من المذهب الاقتصادي في الإسلام، ولكنّها تلقى ضوءاً إلى حدّ كبير على عمليّة ملء الفراغ التي يجب أن تمارس في كلّ حين وفقاً للظروف، وتيسّر فهم الأهداف الأساسيّة التي توخاها النبي صلى الله عليه وآله في سياسته الاقتصاديّة، الأمر الذي يساعد على ملء منطقة الفراغ دائماً في ضوء تلك الأهداف.» (شهيدسید محمداقصر صدر، اقتصادنا - الكتاب الثاني - ص ٤٤٣ الى ٤٤٥).

مباني  
فقه حكومتي (١)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی